

- 1) در خصوص نسبت دین و اخلاق، حسب یک تقسیم بندی مشهور گفته شده که دین دارای سه ساحت اعتقادات، اخلاق و شریعت است که در ساحت نخست، «هست ها» و در دو ساحت دیگر «بایدها» مطرح می شوند. هرچند هست ها و بایدها در مآل خود قابل تحویل به یک دیگر هستند.
- به عبارت دیگر؛ بایدها همان هست ها هستند که قالب انشایی به خود گرفته اند. اما به نظر می رسد تقسیم دین به سه ساحت مذکور ناشی از نوعی فهم تفکیکی از دین می باشد که چندان قابل دفاع نیست یا حداقل، تقسیم ها و تقریرهای بهتر از آن نیز وجود دارد. چه حسب تقریر مشهور از نسبت دین و اخلاق، اخلاق را ساحتی مجزا از دیگر ساحات دین بدانیم و چه حسب تقریر مختار از این نسبت، آن را در کل دین منتشر و تنیده بدانیم، در هر صورت، اخلاق یکی از ارکان و پایه های دین است. کانت، اخلاق را غایت دین می دانست، اما در نگرش اسلامی، اخلاق نه غایت دین و نه جزء آن، بلکه فضا و عالم دین است. به عبارت دیگر؛ اخلاق، ظرف دین است به گونه ای که هرگونه تجلی عینی دین اگر بخواهد کارآمد باشد، ناگزیر باید در قالب اخلاق ارایه شود.
- 2) در خصوص نسبت دین و سیاست نیز، دیدگاهی که هم مشهور و هم دیدگاه غالب است سیاست را جزء دین می داند. این در حالی است که برخی صاحب نظران از جمله حضرت امام (ره) معتقدند که «والله اسلام همه اش سیاست است». با این حساب، اگر اخلاق، ظرف دین است و اگر دین، همه اش سیاست است، در خصوص نسبت اخلاق و سیاست از نگاه اسلام باید گفت که سیاست اسلامی تنها در عالم اخلاق تحقق می یابد. به عبارت دیگر؛ سیاست اگر خارج از عالم اخلاق صورت بگیرد، عنوان سیاست بر آن روا نخواهد بود. بر این اساس، از نظرگاه اندیشه اسلامی، سیاستی که در دنیای غرب بیرون از قواعد اخلاق انسانی صورت می گیرد و اصطلاحاً به سیاست ماکیاولیستی معروف است، در حقیقت عنوان سیاست به معنی دقیق کلمه بر آن صدق نمی کند. هم چنان که دینی که در قرون اخیر، استعمار در کشورهای اسلامی تبلیغ و قلمروی آن را جدا از سیاست تعریف کرده، دین واقعی نیست.
- 3) در خصوص بحث قلمرو دین یا همان نسبت دین و هستی سه دیدگاه مطرح است: نخست آن که دایره دین، دایره ای با شعاع بسیار کوچک در درون دایره هستی با شعاعی بسیار زیاد قرار دارد (دیدگاه دین حداقلی). دوم آن که دایره دین، دایره ای با شعاع نزدیک به شعاع دایره هستی و در درون دایره هستی قرار دارد (دیدگاه دین منطقه الفراغ). سوم آن که دایره دین کاملاً بر دایره هستی تطبیق می خورد (دیدگاه دین حداکثری). اگر در بحث قلمرو دین به دیدگاه دین حداکثری قائل باشیم و معتقد شویم که همه ساحت هستی را ساحت دین فراگرفته و به عبارتی، فضای هستی، فضای دینی است، در این صورت، نظر به این که معتقد شدیم ظرف دین، اخلاق است، باید معتقد شویم که کل هستی در فضای اخلاق است. به عبارت دیگر؛ چیدمان اجزای هستی به گونه ای است که کارآمدی حداکثری آن ها تنها در ظرف اخلاق ممکن می شود؛ بدین معنی که نظم، آرمش، وفور نعمت، آبادانی، صلح و... که مقدمات هر کارآمدی حداکثری می باشند، تنها در ظرف اخلاق قابل حصول هستند.
- 4) در خصوص نسبت دین و روحانیت نیز دیدگاه های متعددی وجود دارد که بر حسب دیدگاه مختار، روحانیت

سخن گو، نماینده و نمایاننده آن می باشد. هدف از تنزیل و تشریع دین نیل بشر به قرب الهی است و این مهم، هرچند از طریق مناسکی ظاهری صورت می گیرد، اما اساس این امر، تحول در باطن انسان است و آن مناسک نیز از این حیث تشریع شده اند که تأثیر مناسب بر باطن می گذارند. از همین رو، تفکیک میان اسلام (که ناظر به رفتارهای ظاهری انسان است) و ایمان (که ناظر به باطن و نیت انسان است) توجیه پیدا می کند. هدف غایی دین، نه اسلام که ایمان است. به عبارت دیگر؛ ایمان مرحله بالاتر از اسلام است. روحانی باید کسی باشد که از طریق عمل به مناسک ظاهری دین، باطنش جلا یافته و مستعد درک معارف باطنی دین گشته باشد. روحانی باید کسی باشد که تناسبش با روح بیش تر از جسم باشد. روحانی باید بیش از این که نمایان گر یک صنف باشد، بیان گر یک منزلت باشد. روحانی اگر روحانی باشد، باید مظهر باطن دین یعنی ایمان باشد. اگر دین را عین سیاست می دانیم و اگر دین و سیاست واقعی را تنها در ظرف اخلاق قابل تحقق می دانیم و اگر روحانی را مظهر باطن دین می دانیم، روحانی باید هم سیاست مدار و هم تجسم اخلاق باشد.

5) در خصوص نسبت روحانیت و حوزه های علمیه باید گفت که حوزه های علمیه ظرف پرورش و بالیدن روحانیت است. حوزه های علمیه خانه و موطن روحانیت است و هر رنگی که روحانیت باید داشته باشد، در رتبه قبل حوزه های علمیه باید داشته باشند. در زمینی که مستعد رشد اخلاق و سیاست نیست، درخت اخلاق و سیاست نمی توانند برگ و بار داشته باشند. انسان ها هم بر محیطشان تأثیر می گذارند و هم از آن متأثر می شوند. رابطه حوزه های علمیه و روحانیت، رابطه ظرف و مظلوف است و هر کدام بر دیگری تأثیر می گذارند. اگر روحانی باید سیاست مدار و تجسم اخلاق باشد، حوزه های علمیه باید مستعد رشد سیاست و اخلاق باشند. از این رو، نمی توان آن چنان که دکتر شریعتی معتقد است معتقد شد که کارآمدی ها و نتایج فعالیت های عالمان دینی صرفاً مربوط به ویژگی های فردی خود آن ها و با قطع نظر از ساختار حوزه های علمیه بوده است. به عبارت دیگر؛ دخالت عالمان دینی در امر سیاست، به همان میزان که در مربوط به ویژگی های فردی آن ها بوده، ناشی از اندیشه های دینی آن ها که برآمده از ساختار حوزه های علمیه هستند، می باشد.

6) در خصوص نسبت قالب و محتوا باید گفت که نه در هر قالبی هر محتوایی را می توان قرار داد و نه هر محتوایی درون هر قالبی می رود. میان قالب و محتوا باید سنخیت باشد، بر همین اساس، وجود اخلاق و سیاست را با دستورالعمل و بخش نامه نمی توان وارد حوزه های علمیه کرد. دستورالعمل و بخش نامه حداکثر «فاعلیت فاعل» را کامل می کنند، اما علاوه بر این، باید «قابلیت قابل» نیز کامل باشد. از همین روست که هر بذری را در هر زمینی نمی توان کاشت. باید حوزه های علمیه در جایگاهی قرار داشته باشند که تحقق تائم و تمام رسالت آن ها، خود مقتضی اخلاق و سیاست باشد. به عبارت دیگر؛ حوزه های علمیه باید شأنی داشته باشند که فقدان اخلاق و سیاست در آن ها، تسمیه آن ها به حوزه های علمیه را بی وجه کند. در عصر ما که عصر پیچیدگی روابط می باشد، راحت تر می توان درک کرد که اگر حوزه های علمیه بوی اخلاق و سیاست ندهند، تا چه اندازه فاقد توان مندی برای مدیریت روابط و در نتیجه فاقد کارآمدی خواهند بود. در خصوص محتوا (روح) و قالب دین نیز باید گفت که دین را تنها در قالب های ویژه دینی می توان تولید و حفظ کرد. بر این اساس، به عنوان مثال؛ نمی توان با به کارگیری اخلاق غیردینی به سیاست دینی رسید، هم چنان که نمی توان با به کارگیری سیاست غیردینی از اخلاق دینی پاسداری کرد. و نیز، هم چنان که نمی توان با بی اعتنایی به سیاست به نتایج اخلاق دینی یا با بی اعتنایی به اخلاق به نتایج سیاست دینی رسید. با توجه به این مسأله پی می بریم که به عنوان مثال، نمی توان با سیاست غلط به روش غیراخلاقی مبارزه کرد. به عبارت دیگر؛ با بی اخلاقی نمی توان

درخت اخلاق و سیاست را بارور کرد.

7) در خصوص نسبت میان دین و شوءونات آن باید گفت که شوءونات دین اجزاء آن نیستند. در این صورت، مقولاتی مانند اخلاق، سیاست، مدیریت و... مقولاتی جدا از خود دین نیستند. بدین معنی که دین چیزی و این مقولات چیزی دیگر که عارض دین شده باشند، نیستند. به عبارت دیگر؛ این مقولات، نه اجزای دین، بلکه شوءونات آن هستند. بدین معنی که یک رفتار دینی از یک حیث، سیاست دینی و از حیث دیگر، اخلاق آن و از حیث دیگر، مدیریت آن می باشد، نه این که امور اخلاقی دین مجزا و مستقل از امور سیاسی و مدیریتی آن باشند. با این حساب، اولاً دین هرگاه فاقد اخلاق و سیاست شود، فاقد برخی شوءونات خود می شود و ثانیاً فقدان هر یک از این شوءونات، در عین حال می تواند به معنی فقدان دیگر شوءونات باشد؛ چرا که این شوءونات در همه رفتارهای دینی منطوق هستند. البته در هر رفتار دینی، برخی از این شوءونات، نسبت به دیگر شوءونات برجسته تر خواهند بود.